



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره سی و پنجم - بهار ۱۳۹۷ - از صفحه ۳۶ تا ۵۱

تمثیلات حافظ در استعارات و تشبیهات چند لایه‌ای*

بهناز رستگارمنش

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور؛ گروه زبان و ادبیات فارسی

چکیده

تمثیل از مباحث علم بیان و حکایت و روایتی است که به عنوان مشبّه‌به برای مطلبی در کلام می‌آورند و هرچند که معنای ظاهری دارد اما مراد گوینده، معنای کلی‌تر دیگری است. در تمثیل معمولاً سمبل هم به کار می‌رود. این مقاله در پی پاسخ‌گویی به سوالاتی از این قبیل بوده است که کاربرد صنعت ادبی تمثیل در غزل حافظ چیست؟ حافظ چگونه از این شیوه در حصول اهداف خود استفاده کرده است؟ چه رابطه‌ای بین تمثیل و نمادهای حافظ برای بیان اندیشه‌های پارادوکسی او است؟ تمثیلهای حافظ از نوع صنعت ادبی و نماد گونه‌اند. مقاله حاضر با استفاده از روش کتاب‌خانه‌ای و اسنادی با رویکرد تحلیلی به بررسی تمثیل در دامنه کمی غزل حافظ، به شیوه کیفی پرداخته است.

واژگان کلیدی: حافظ، تشبیه، استعاره، تمثیل.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲

پست الکترونیک نویسنده مسؤول: behnaz.rastegarmanesh@yahoo.com

مقدمه

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، درباره تمثیل می‌نویسد: «تمثیل از جمله استعارات است، الا آن که این نوع، استعارتی است به طریق مثال؛ یعنی چون شاعر خواهد که به معنی‌ای اشارتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر کند، بیاورد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوش‌تر از صنعت استعارت مجرّد باشد.» (قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۷۷)

تمثیل، روایت و حکایتی است که هر چند معنایی ظاهری دارد اما مراد گوینده معنای کلی‌تری است. (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۳۷) حوزه معنایی تمثیل به قدری گسترده است که تشبیه و استعاره و ضرب‌المثل و حکایت را نیز در برمی‌گیرد.

تمثیل را در یک تقسیم‌بندی، می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: ۱. تمثیل در معنای خاص. ۲. تمثیل در معنای عام. کاربرد تمثیل در معنای خاص آن است که مختص آثار تعلیمی ادبی بوده، جزء ذات آن‌ها به شمار می‌آید، و نمی‌توان آن‌ها را صنعت نامید و به عنوان شیوه و شگرد مطرح است. اما تمثیل در معنای عام آن، مختص آثار تعلیمی نبوده است در دیگر انواع ادبی نیز به کار می‌رود و در چنین صورتی عنوان صنعت ادبی را می‌توان به آن داد. تمثیل در آثار تعلیمی ویژگی خود اثر محسوب می‌شود اما در آثار غیر تعلیمی، تمثیل می‌تواند از نوع «تمثیل بیانی» باشد. تمثیل خود جداگانه می‌تواند در معنای یک نوع ادبی به حساب آید که یا تعلیمی باشد یا غیر تعلیمی. تمثیل در شعر حافظ یک صنعت است.

پیشینه پژوهش

در خصوص پیشینه این پژوهش باید اشاره نمود درباره تمثیل آثار بسیاری اعم از کتاب یا مقاله یا پایان‌نامه نوشته شده است اما درباره تمثیل در شعر حافظ پژوهشی مشابه این پژوهش تاکنون به نگارش درنیامده است و این پژوهش در نوع خود تازه و نو است. البته باید به کتاب خیل خیال اثر علیرضا مظفری (۱۳۸۱) اشاره نمود که در مبحث تشبیه به تمثیل اشارتی نموده است که در پیش‌گفتار این پژوهش به آن اشاره شده است.

بحث و بررسی

حافظ در شعر خود به تمثیل‌هایی دست زده است. همانند شیوه خود که از شعر دیگر شاعران تأثیر پذیرفته اما با هنرمندی خویش به آن‌ها والایی و زیبایی بخشید به تعبیر ابراهیم قیصری «کلاغ را گرفته و طاووس پس داده است». (از افاضات حضوری ایشان) در ارائه تمثیلات در دیوان خود شیوه‌ای نو از تمثیل را به کار برده است. تمثیل را گاهی در تشبیهات و استعارات دو یا چند بعدی و لایه‌ای نشان می‌دهد.

به باغ تازه کن آیین دین زرتشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۹۸/۸)

«آیین زرتشتی» هم ناظر بر آتش است و هم باده گلگون و آتشین مغانه. «آتش نمرود»، لاله است و لاله، برافروزنده آتش. لاله، چه به دلیل شکل شعله‌وار، چه از جهت رنگ، تشبیه به آتش و تنور و غیره می‌شود.

چو ماه نو، ره نظارگان بی چاره زند به گوشه ابرو و در نقاب رود

(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۱۶/۲)

«ماه نو»، ابرو است و ابرو راهزن نظارگان بی چاره. «ره زدن» به معنی شیدا و شیفته کردن است. در بیت دو حالت «هلال و پوشیده شدن» آمده و می‌توان «در نقاب رفتن» را تعبیر به پنهان شدن ماه در پشت ابر کرد.

حافظ هم‌چنین ابرو را «محراب» می‌خواند: (تشبیه مضمهر)

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۶۹/۱)

و آن‌گاه محراب را هم‌چون کسی که در حال فریادزدن است، نشان می‌دهد. (تشبیه تفضیل) تمثیل «گذاردن محراب ابروی دلدار در برابر محراب مسجد، از شمار ستیزهای میان زهد صرف و عشق مبتنی بر جمال‌دوستی است.» (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۲۲۶۱)

بیا که تُرک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۲۷/۱)

ماه را «ترک فلک» می‌داند و آن‌گاه غارت‌گری می‌کند. «ترک فلک، استعاره از ماه، به اعتبار سپیدی و زیبایی چهره ترکان و یغماگری و غارتگری آنان، هر دو؛ غارت خوان روزه از این روی که با پیدایی هلال ماه به نشان وقوع عید در روز بعد، بساط روزه برچیده می‌شود.» (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۱۹۵۰)

چنین است که حافظ عروس غزل را نیکو و بی‌بدیل، آراسته و بر او رنگ پادشاهی و سریر فرمان‌روایی نشانده و این همه زیبایی‌ها را به هم آمیخته و معجونی این چنین دل‌نشین و زیبا ساخته است. او کسی است که همه مفتون کلام روح‌پرور و شیرین وی هستند. حتی چنگ‌نواز فلک نیز غلام لهجه و آواز خوش او است.

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار که توسنی چو فلک رام تازیانه‌توست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۵/۷)

این مشاطه‌گر سخن، این همه نازکی خیال و باریک‌اندیشی، این همه زیبایی کلام و لطف بیان از کجا آورده است؟ زیبایی تمثیل در آن است که از سویی «مشبه» را بنا به احوال و روابط مختلفی که می‌تواند داشته باشد، تعریف می‌کند و از سویی دیگر بنا به دیربایی «وجه‌شبه» در آن، ذهن برای دست‌یافتن به آن، لذت تکاپوی حل مسئله‌ای را نیز تجربه می‌کند. اگر تشبیه، طرفین خود را در حدّ دو نقطه مورد توجه قرار می‌دهد، تمثیل هر دو طرف خویش یا دست کم طرف «مشبه‌به» خود را تا رسیدن به حدّ یک «خط» کش می‌دهد. یعنی همواره در قطب «مشبه‌به» تمثیل دو جزء مشخصی است که فعلی یا وصفی آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد، و اگر چنانچه قطب مشبه نیز مرکب از دو جزء باشد، «مشبه‌به» چون «خطی» آن‌ها را به هم پیوند می‌زند. در بیت

زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار چیست؟ طاووس که در باغ نعیم افتادست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸/۴)

در طرف «مشبه» دو جزء «زلف» و «عذار» بدون هیچ‌گونه پیوند آشکار و صریح از وصفی یا فعلی قرار گرفته و طرف «مشته‌به»، آن‌ها را به هم‌دیگر پیوند داده است. همین حکم در تصویر بیت زیر دیده می‌شود:

سایه سرو تو بر قالبم، ای عیسی دم عکس روح ست که بر عظم رمیم افتادست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸/۷)

یا:

می‌نماید عکس می در رنگ روی مهوشتم هم‌چو برگ ارغوان بر صفحه نسرين غریب
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴/۵)

هم‌چنین:

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شب‌نمی است که بر بحر می‌کشد رقمی
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۷۱/۲)

بنابراین در این الگو، «مشبه‌به» حکم «خطی» را دارد که دو جزء «مشبه» را به هم‌دیگر وصل می‌کند. اما در طرح دیگر از تمثیل که در طرف «مشبه» تنها یک جزء دارد، طرف «مشبه‌به» تنها وظیفه تبدیل آن نقطه به خط را دارد تا در امتداد آن خط جوانب و اوصاف متعددی از آن نقطه را ترسیم کند. حافظ در بیت زیر، نقطه «سر» مردم را برای نمایش فنا و مرگ آن‌ها با تشبیه «سنگ و سب» امتداد بخشیده تا در این خط، مدّ سرنوشت آدمی را رقم زند:

نه من سبوكش این دیر رندسوزم و بس بسا سرا که درین کارخانه سنگ و سبوست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۸/۴)

حافظ از این طرح چندان استقبال نکرده است.

«نوع دیگر تمثیل در شعر فارسی کاربرد زیادی دارد، ایجاد رابطه هم‌سانی میان یک تجربه اخصّ و محدود و تجربه‌ای اعم و شایع است. در این نوع، هر کدام از طرفین تشبیه به اسناد و رابطه دو یا چند جزء دلالت می‌کنند. از آن‌جا که حافظ در پی همگانی کردن تجارب و یافته‌های خویش است؛ به ویژه یافته‌های اخلاقی و اجتماعی، از این شیوه نهایت بهره را برده است.» (مظفری، ۱۳۸۱: ۶۴) ناگفته نماند که برخی، از جمله صاحب‌المعجم این نوع تمثیل را در عداد استعاره آورده است و می‌گوید: «آن هم از جمله استعارات است الا آن‌که این نوع،

استعارتی است به طریق مثال، یعنی چون شاعر خواهد که به معنی‌ای اشارتی کند، لفظی چند که دلالت معنی‌ای دیگر کند، بیارد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند.» (قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۷۷)

به جرأت می‌توان گفت تمثیلات شعر حافظ، بیان‌گر تجارب شخصی او است. حافظ معمولاً از تمثیلات برای دست یافتن به اغراضی چون آفرینش ادبی و ایجاد حرکت و زیباسازی تصویرهای شعری، آفرینش تصویری برای تحریک خیال انسان، بیان پیامی مهم و درخور توجه و ... سود می‌جوید. در بیت‌های غزلی، مغرور بودن گل سوری به حسن و جوانی خود و فراغت او از دل بلبل، گریستن نرگس، داغ نهادن لاله بر دل و جان خویش، زبان کشیدن سوسن و دهان گشادن شقایق و تصویرهای دیگر از این نوع را هنرمندانه نشان می‌دهد:

که بود در شب تیره به روشنی چو چراغ	به جلوه گل سوری نگاه می‌کردم
که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ	چنان به حُسن و جوانی خویشتن مغرور
نهاده لاله ز سودا به جان و دل صد داغ	گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب از چشم
دهان گشاده شقایق چو مردم ایغاع	زبان کشیده چو تیغی به سرزنش سوسن

(حافظ، ۱۳۶۲: ۵-۲/۲۹۵)

در بیتی که پیش از این آمده است:

سایه سرو تو بر قالبم، ای عیسی دم عکس روح ست که بر عظم رمیم افتادست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۷/۳۸)

حافظ از جهان پس از مرگ تن، سخن می‌گوید و سایه‌ای را که قامت سروگونه معشوق بر روی پیکر او انداخته به پرتوی که از جان و روان بر استخوان‌های پوسیده می‌افتد و زندگی را به آن باز می‌دهد، مانند کرده است؛ چرا که محبوب نفس مسیحایی دارد. اما نکته‌ای در این جا جلب نظر می‌کند، و آن، این که قدما می‌گفتند: سایه، جان ندارد، و در برابر، جان هم سایه ندارد. چنان‌که خاقانی بارها آن را بیان داشته است:

نیم جان دارم و جان سایه ندارد به زمین من به جان می‌زیم و سایه جان است تنم
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۶۴۳)

یا:

نیم شب پی گم‌کنان در کوی جانان آمدم هم‌چو جان بی‌سایه و چون سایه، بی‌جان آمدم
(همان: ۶۴۴)

به نظر می‌رسد حافظ، نظری به همین معنی دارد، چون می‌خواهد بگوید: از آن‌جا که سایه، جان و جان هم سایه ندارد، لاجرم آن‌چه بر قالب خاکی و استخوان پوسیده او افتاده، سایه نیست بلکه پرتوی از خود روح است.

هدف اصلی تمثیل غالباً ایضاح مطلب است. «هر نوع مطلبی که باشد خواه ایضاح مطلب غنایی و حماسی، خواه مطلب تعلیمی اما از آن‌جا که در ادب تعلیمی به بیان پند و اندرز و نکات اخلاقی پرداخته می‌شود، مانند: دعوت به احسان و نیکی، توجه به عشق‌ورزی، شکرگزاری، تواضع، توکل، ترک بی‌وفایی و ... و این موارد بیشتر از نوع مباحث عقلی‌اند تا حسی، پس نیاز به وجود یک تمثیل است تا مطلب عقلی را با مباحثی حسی و صریح به وضوح شرح و بسط دهد.» (وفایی، ۱۳۹۲: ۳۵) از آن‌جا که تمثیل بر عکس سمبل که در مفردات است در کل یک اثر مطرح می‌شود. در شعر حافظ تمثیل‌ها از نوع نماد و سمبل است و ما آن‌ها را «تمثیل‌های سمبلیک یا نمادین» می‌نامیم.

به بررسی و تحلیل چند تمثیل در استعارات و تشبیهات چند لایه‌ای حافظ نظر بیفکنیم:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ما است

(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۹/۴)

بخت پریشان همان زلف دراز در مصراع اول است و زلف کسی که ناسازگار و نامرتب است. التزام زلف و پریشان، به پریشانی زلف اشاره دارد هم‌چنین اقتران بخت و زلف یادآور بخت سیاه عاشقان است. شاعر با این هنر بیان می‌کند که زلف تو دراز است. آثار جمال و جلال تو همه جا در تجلی است و اگر دست ما به زلف تو نمی‌رسد، گناه از ما است. حافظ گاهی یک واژه را در تمثیل‌های مختلف، در مفهوم‌های گوناگون به کار می‌گیرد.

تمثیل‌های تن را در خاک، گل، نای و هلال ماه نشان می‌دهد.

هم‌چو گرد این تن خاکی نتواند برخاست از سر کوی تو زان رو که عظیم افتادست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸/۶)

از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم آتش زدم چو گل، به تن لخت‌لخت خویش
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۶/۲)

کوه اندوه فراق به چه حیلت بکشد حافظ خسته که از ناله تنش چون نای است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۹/۷)

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای مشکینش که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۴۰/۳)

بلبل را در بیت‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون آورده است. شخص خونین جگر، شخص حسود، عاشق زار و پریشان، فصیح زبان گویای عذب گفتار، مشورت‌کننده رای‌زن، نالان فریاد زنده ستم‌دیده ...:

بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۳۰/۱)

خود را بکشد بلبل از این رشک که گل را با باد صبا وقت سحر جلوه‌گری بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۱۰/۹)

بنال بلبل گر با مَنّت سر یاری است که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاری است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۷/۱)

حیف است بلبلی چومن‌اکنون در این قفس با این لسان عذب که خاموش چو سوسنم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۳۵/۶)

چو رای عشق زدی با تو گفتم ای بلبل مکن که آن‌گل خود رو به رای خویشتن است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۱/۵)

ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد ناله کن بلبل که گل بانگ دل‌افگاران خوش است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۴/۳)

سوسن را نیز چون شخص آزاده، صوفی سجاده به دوش، گویای خاموش، درست‌کار و گویای فصیح در تمثیل‌های مختلف نشان می‌دهد.

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش کاندرا این دیر کهن کار سبک‌باران خوش است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۴/۶)

خودگرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش هم‌چو گل بر خرقة رنگ می‌مسلمانی بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۱۲/۳)

حیف است بلبلی چو من اکنون در این قفس با این لسان عذب که خاموش چو سوسنم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۳۵/۶)

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک در زبان بود مرا هرچه تو را در دل بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۰۳/۲)

به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ چو غنچه پیش تو اش مَهر بر دهن باشد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۵۶/۷)

حافظ تمثیلی از خود، عاشق یا هر انسان دیگر را در غزلیات به تصویرهای مختلف می‌آورد. برای نشان دادن آن تصویرها چند نمونه را می‌آوریم و نمونه‌های دیگر را با شماره غزل و بیت نشان می‌دهیم.

آستانه:

به پای بوس تو دست کسی رسید که او چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۱۲/۴)

ابرو:

در عین گوشه‌گیری چشمم ز ره بینداخت و اکنون شدم چو مستان بر ابروی تو مائل
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۰۱/۶)

اشک:

چون اشک بیندازی‌اش از دیده مردم آنرا که دمی از نظر خویش برانی
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶۶/۷)

باد:

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد نفس به بوی خوشش مشک‌بار خواهم کرد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۳۱/۱)

باده:

چون باده باز بر سر خم رفت کف‌زنان حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۵۵/۹)

شمع:

به این سپاس که مجلس منورست به تو گرت چو شمع جفایی رسد بسوز و بساز
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۵۳/۵)

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست ورنه از دودش جهانی را بسوزانم چو شمع
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۹/۹)

صبح:

هم‌چو صبحم یک نفس باقی‌ست با دیدار تو چهره بنما دل‌برا تا جان برافشانم چو شمع
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۹/۸)

خزف:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۷۲/۳)

چنگ:

با دل خونین لب خندان بیاور هم‌چو جام
نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۱/۵)

سرو:

یارب به وقت گل گنه بنده عفو کن وین ماجرا به سرو لب جو بیار بخش
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۷۰/۵)

گل:

ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل بیار ای باد شب‌گیری نسیمی زان عرق چینم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۴۶/۴)

غنچه:

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ وانجا به نیک‌نامی پیراهنی دریدن
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸۴/۳)

عود:

آن را که بوی عنبر زلف تو آرزوست چون عود گو بر آتش سوزان بسوز و بساز
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۵۵/۳)

نقطه:

آسوده بر کنار چو پرگار می‌شدم دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت
(حافظ، ۱۳۶۲: ۸۷/۵)

خم می:

گرچه از آتش دل چون خم می می‌جوشم مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۳۲/۱)

چنین تمثیل‌هایی را در بیت‌های زیر می‌بینیم:

بادبهار (۲۶۹/۵)، بادصبا (۹۴/۶)، باز (۴۱/۷)، بلبل (۱۳۰/۱)، بید (۲۸۵/۲)، پروانه (۱۷۶/۷)؛
۲۶۸/۷؛ ۳۲۷/۳، حباب (۱۱۰/۲؛ ۳۸۷/۷)، خار (۴۵۰/۷؛ ۴۷۵/۵)، خاک (۳۵۳/۱؛ ۱۷۶/۲؛ ۳۳۰/۱)؛
۳۲۰/۴؛ ۴۷۸/۱۰، ...

حافظ در تشبیهی که حریفان را لاله و گل می‌خواند، لاله و گل را تمثیلی از عاشق و معشوق می‌داند:

در بوستان حریفان مانند لاله و گل هر یک گرفته جامی بر یاد روی یاری
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۳۵/۶)

عشق و محورهای مربوط به آن، چون حالات معشوق و عاشق، وصل، فراق، زیبایی‌ها و

حرکات معشوق و حادثه‌های عاشقانه که می‌تواند زمینی یا آسمانی باشد، از مفاهیم تمثیلی غزل حافظ است. واژه‌های دل و عشق از هر واژه دیگر در دیوان حافظ بیشتر است و واژه‌های وابسته به آن دو نیز چون عاشق، معشوق و معشوقه، یار، دل‌بر، دل‌دار و واژه‌های دیگر، چون زلف، می، ساقی، دوست، مست، باده، سرود، می‌خانه، می‌کده، می‌فروش، قدح، مطرب، ساغر، چنگ، نی، طرب، وصال، وصل، وفا و ... از تمثیل‌های هنری و زیبای حافظ اند.

چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حُسن بیدقی راند که بُرد از مه و خورشید، گرو
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۹۹/۶)

غبار خط بپوشانید خورشید رُخش یارب بقای جاودانش ده، که حُسن جاودان دارد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۸۶/۲)

چو دل در زلف تو بسته است حافظ بدین سان کار او در پا می‌فکن
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸۱/۹)

شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبری در حُسن و خوبی غیرت ماه تمام
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۰۳/۲)

حافظ در عشق ظاهری تمثیل‌هایی دارد که محبوب خود را از سر تا پا با ارائه تصویرهایی رنگارنگ وصف می‌کند و عواطف و عکس‌العمل‌های عاشقانه خود را به خوبی بروز می‌دهد و احتمالاً این‌گونه اشعار، از آثار دوران جوانی او است؛ زیرا تمثیل‌های عاشقانه دوره میان‌سالی و پیری حافظ، معمولاً با اشارات و مایه‌های رندانه و عرفانی و گهگاه طنزآمیز همراه می‌شود و شاعر جمال عشق مادی خود را در پرده‌ای رندانه فرومی‌پوشد و چهره واقعی معشوق را در بین اشارات و کنایات و طنزهای رندانه و عارفانه، از نظر مخاطبانش می‌پوشاند.

زلف را در تمثیل‌هایی چون بنفشه، سنبل، غالیه، مشک، هندو نشان می‌دهد:
چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پرشکن وه که دلم چه یاد آن عهدشکن نمی‌کند
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۸۷/۷)

حافظ برای سر از تمثیل‌های بنفشه، خاک و زلف استفاده کرده است:

بی‌ناز نرگش سر سودایی از ملال هم‌چون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۵۷/۶)

تمثیلات حافظ در استعارات و تشبیهات چند لایه‌ای

تا ز می‌خانه و می‌نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۰۱/۱)

بند برقع بگشا ای مه خورشید کلاه تا چو زلفت سر سودازده در پا فکنم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۴۰/۶)

حتی چنین کاربردهایی را در شعر حافظ برای اشخاص خواهیم دید مثلاً شاه شجاع را در
تمثیل‌هایی از قبیل ابر بهار، خورشید و کبک می‌بینیم.

شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور که جود بی‌دریغش خنده بر ابر بهاران زد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴۹/۱۰)

آن شاه تندحمه که خورشید شیرگیر پیشش به روز معرکه کمتر غزاله بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۰۹/۹)

عارض معشوق را در تمثیل‌های آفتاب، ارغوان، بهار، سمن، شمع صبحدم و ماه نشان داده
است:

عکس خوی بر عارضش بین کآفتاب گرم‌رو
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۰/۵)

چه ناله‌ها که رسید از دلم به خرگه ماه چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴۳/۶)

لب در تمثیل‌هایی از قبیل جام، ساغر، شکر، غنچه، لعل آمده است:

با دل خونین لب خندان بیاور هم‌چو جام
نی‌گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۱/۵)

از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش

غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست

(حافظ، ۱۳۶۲: ۷/۷۴)

نتیجه

تمثیل‌های حافظ از نوع تمثیل‌های ادبی به عنوان یکی از صنعت‌های شعری است. بسیاری از تمثیل‌های او در خدمت انسان و عشق و محورهای آن دو است.

معشوق در تمثیل‌هایی از قبیل آفتاب، اشک، باد، بادبهار، خورشید، دل عاشق، سرو، سرو و صنوبر، سمن و صنوبر، سنبل، سوسن، شمع، صبا، صبح، غنچه، فلک، قبا، گل و ... در غزل‌های حافظ دیده می‌شود. یا دل در تمثیل‌هایی چون بید، پروانه، پرگار، پیاله، جام، خاک راه، خم، زلف، ساغر، سرو، سنگ، سوسن، سها، شمع، صبا، غنچه، قبا، قلم، لاله، موی، نافه و ... به کار رفته است.

تمثیل‌های بررسی شده در این پژوهش همه از دل استعارات و تشبیهات بیرون آمده‌اند. مثلاً در بیت «گذار کن چو صبا بر بنفشه‌زار و بین / که از تطاول زلفت چه سوگوارانند» بنفشه استعاره از زلف و در لایه دیگر تمثیلی از شخص سوگوار مصیبت‌زده است. و در این بیت و بیت‌های دیگر بررسی شده، به این نتیجه رسیده‌ایم که تمثیل‌های حافظ سمبلیک و نمادین هستند.

منابع و مأخذ

۱. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان حافظ. به تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
۲. خاقانی شروانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۸). دیوان خاقانی. به کوشش سیدضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.
۳. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۵). بیان. تهران: میترا.
۴. قیس رازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۸). المعجم فی معاییر اشعار العجم. به تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی و تصحیح‌های مجدد مدرس رضوی و سیروس شمیسا. تهران: نشر علم.
۵. محمودی، خیرالله و صغری حیران. (۱۳۸۶). کلک مشاطه صنع. تهران: آسیم.
۶. مظفری، علیرضا. (۱۳۸۱). خیل خیال. ارومیه: انتشارات دانشگاه ارومیه.
۷. وفایی، عباسعلی و سمیه آقابابایی. (۱۳۹۲). بررسی کارکرد تمثیل در آثار ادبی تعلیمی. نشریه علمی - ترویجی. پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی. سال پنجم. شماره هجدهم. تابستان ۹۲. صص ۲۳ - ۴۶.



**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**
Islamic Azad University- Bushehr Branch
No. 35/ Spring 2018

Allegory, Simile and Metaphor Multilayer Hafez's

Behnaz Rastegar Manesh

Department Persian Language and Literature, Payam Noor

Abstract

Allegory of rhetoric and anecdote and narrative topics. That as Vehicle for a story in their words and although the literal meaning is but the speaker, another more general meaning. In allegory usually used symbol. This article was answering questions such. What literary allegory industrial applications lyrics Hafez? Hafez how this method used in reaching your goal? The relationship between allegory and symbols Hafez manager to express paradoxical ideas. Hafez allegories literary techniques and symbol's. this article uses the library and documents method. Using an analytical approach Hafez's ghazals allegory review.

Keywords: Hafez, Allegory, Simile, Metaphor.